

غرض نقشی است کز ما بازماند



سروش صحت

جلوی تاکسی نشسته بودم. رادیو رو روشن و گوینده داشت به مناسبت هفته درختکاری از فواید درخت می گفت. یاد درختی افتادم که در حیاط خانه قدیمی مان بوده درختی که رازی برای من داشت. روی درخت قلبی کنده شده بود و زیر آن این نوشته بود: «تا اید عاشق تو می مانم. مرداد ۱۳۱۴». چه جمله جیبیی. هنوز بعد از این همه سال دلم می خواهد بمانم که در مرداد سال هزار و سیصد و چهارده زیر آن درخت چه کسی این جمله را برای چه کسی حک کرده است. کاش می دانستم که سرنوشت عشق شان به کجا کشیده. کاش قصه زندگی نویسنده این جمله را می دانستم.

هشتاد و دو سال پیش دو نفر احساس کرده اند که عشقی ابدی خواهند داشت و امروز من جلوی یک تاکسی نشسته بودم و ده و ده نفری که نمی دانستم کیستند فکر می کردم... به قلبی که روی تنه درخت مانده بود. روی تنه درخت هاناباید چیزی نوشت؛ ولی باین سوسه چمی توان کرد که نوشته هاروی تنه درختان باقی می ماند؟

شلیک از فاصله نزدیک

سید عبدالجواد موسوی

حرمت شهیدان را حفظ کنیم

خانم لیلیا حاتمیی مثل هر شهروند دیگری از حق آزادی بیان استفاده کرده و نظرش را درباره بعضی اتفاقات ایران بیان کرده. آن هم در یک جشنواره خارجی. تا اینجا اتفاق مهمی نیفتاده. عده‌ای حرف‌های خانم حاتمیی را پسندیدند و عده‌ای هم آن حرف‌ها را ناخوشایند دانستند. تا اینجا هم اتفاق مهمی نیفتاده. عده‌ای از آنها که حرف‌های خانم حاتمیی را نپسندیدند به ایشان اعتراض کردند. باز هم تا این جا همه چیز جزو اتفاقات معمول و مرسوم دنیاست. اما عده‌ای از معترضین پای خانواده شهدا را وسط کشیدند و از آنها به عنوان شاکیان خانم حاتمیی نام بردند. از اینجا بعد اتفاقی مهمی شکل گرفته است. یک اتفاق ناخوشایند. تا آنجا که عده‌ای دیگر برانگیخته شدند و به بهانه دفاع از خانم حاتمیی حرف‌های ناخوشایندی درباره شهدا و خانواده شهدا بر زبان راندند. شهدا سرمایه‌های ملی و دینی ما هستند. وارد کردن آنها به چنین منازعه‌هایی اصلا کار خردمندان‌ای نیست. نمی‌گویم شهدا و خانواده شهدا زینت‌المجالس باشند و کاری به کار خیر و شرر دنیا نداشته باشند. اید. حرف این است که نباید آنها را خرج اتفاقاتی کرد که باندکی خردو تدبیر قابل حلدن. تازه اگر قرار باشد این منازعه حتما با شکایت و دادگاه کشی فیصله یابد بهتر است از همان روش‌های قدیمی استفاده شود. قبل ترها مراکز برای این کارها وجود داشت یا اشخاصی که کارشان شکایت کردن از این و آن بود. بهتر است اگر راهی جز شکایت باقی نمانده به همان مراکز و اشخاص رجوع شود و نام شهدا و خانواده شهدا که برای همه ایرانیان قابل احترام است کماکان قابل احترام باقی بماند. این حرف‌ها که فقط به خانم حاتمیی محدود نمی‌ماند. فردا یک موسیقیدان حرفی می‌زند و پس فردا یک شاعر که شاید من و شما آنها را نپسندیم. کسی چه می‌داند، شاید این سرزمین فرداهای ناگواری در پیش رو داشته باشد. برای روزمبادا هم که شده اینقدر از حساب شهدا خاصه خرجی نکنیم.

به روایت دیگر

تلنگر

مراقب تله‌ها باش

اگر این روزها درگیر شرایط سخت و بحرانی هستید، اگر نمی‌دانید چه چرا زندگی روی خوشتر نشان نمی‌دهد و این صحبت‌های مهم دکتر آسیا تقوار، وایتز شکر، یاخونلید و کمی هم آن در همین انتقاد درباره همه مسائل و اخبار روز را به سمت خود برگردانید: «تله‌هایی هستند که همیشه با اسم‌های قشنگ در شخصیت ما جاخوش می‌کنند. خودشیفته‌ها خود را شایسته‌می‌بینند، کمال طلب‌های عصبی خود را «مسوول» می‌بینند و به تویق اندازها و اهمال کارها خود را محتاط معرفی می‌کنند. اما شایع ترین تله دنیا، تله شکست خوردگی و رهاشدگی است که در آن افراد خود را قربانی می‌بینند و کمتر مسوول... جایی باید نشست و این شخصیت یگانه را ترمیم کرد.»

نیت مصور | صلح دو کره

آر کاد یواس کویبول



اعتقاد

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: ابیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رئیس شورای سیاست‌گذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر: سیدعلی میرفتاح
- ماون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی‌ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن: فاکس: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ - تلنار: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز - تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روزتاب - تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۱۵ ■ غروب آفتاب: ۱۸/۰۵ ■ اذان مغرب: ۱۸/۲۴ ■ اذان صبح فردا: ۵/۰۱ ■ طلوع آفتاب فردا: ۶/۲۴

در حوالی ادبیات

اسدالله امرایی

گذشته هر گز نمی‌میرد و حتی نمی‌گذرد

«**ر**کونیم برای یک راهبه» نوشته ولیپام فاکتر با ترجمه شاپور بهیمان در انتشارات نیلوفر منتشر شده است. شاپور بهیمان مترجم و نویسنده‌ای گزیده کار است و از دانش کافی برای رساندن مفاهیم دشوار فاکتر بهره دارد. فاکندر از قله‌های داستان‌نویسی جهان است که بسیاری از نویسندگان جهان از او تاثیر گرفته‌اند. رکونیم برای یک راهبه در واقع رمان نمایشنامه‌ای است با پرده‌هایی طولانی. فاکتر این نمایشنامه را در سه پرده نوشت، که پرده اول و دوم هر کدام سه صحنه و سومی یک صحنه دارد. «خیش و تیر نبود که وحش بسوم را محو کرده پنبه چنین کرد: دانه‌های خرد جنبش، بی‌وزن و بی‌شمار حتی در دست یک بچه، ناتوان از اینکه حتی خان تفنگ را عقب بکشد، چه رسد به آنکه پرش کند، اما انقدر نیرومند که درختان صمغ و گرد رو را از ریشه بزند و کاری کند که سرشاخه‌های سایه‌گسترشان فقط در یک فصل زیر تابش آستین آن نور لا یزال پیژمرند و محو شوند: خان تفنگ و تیر نبود که سرانجام خرس و گوزن و پلنگ را به پناهگاه‌های جنگلی انتهای رودخانه راند، پنبه چنین کرد: نه گنبد سر به فلک کشیده دادگاه که همین موج سفید پنبه بود که آنها را به درون کشاند.» آلبِر کامو نویسنده فرانسوی از رکونیم برای یک راهبه اقباسی به همین نام کرده است این نمایشنامه را کیاسا ناظران ترجمه کرده که ابتدا در انتشارات اندیشه‌سازان منتشر شد و بعدها در نشر قطره و چاپ چهارم آن در بازار است. کیاسا ناظران هم از مترجمان ادبیات فرانسه است و آثار زیادی را به فارسی ترجمه کرده. «نانسی مانیگو، قبل از آنکه دادگاه رای خود را اعلام کند، حرفی درآید که در دفاع از خود برنید؟ (نانسی نه پاسخی می‌دهد و نه حرکتی می‌کند. انگار نه انگار که چیزی شنیده است) -قاضی: یادآوری می‌کنم که دادگاه پس از اعلام رای، حق صحبت کردن به شما نمی‌دهد. منجم‌ا هیچ اعتراضی رانمی‌دهم. پس اگر حرفی برای گفتن دارید، همین حالا بگویید. آقای استیونز، ممکنه خواهش کنم مطلبی رو که الان گفتیم برای موکلتون تکرار کنیم. مایلسم این کاژ با دقت انجام بدین. چون موکل شما از شروع محاکمه، با پاسخ‌هایی مبنی بر گناهکار بودن خود، در روند این پرونده ایجاد اختلال کرده، در حالی که شما ادعا می‌کردین اون بی‌گناهه. گویا شما موفق به تفهیم پاسخ‌های مناسب به اون نشدین. مایلیم شما حرفاتون بهتر به ایشون تفهیم کنیم و ایشون بعد از اعلام حکم، رفتار مناسبی داشته باشن.»



آن اوایل که مدرسه کم بود یادم هست بچه یکی از همساله‌های ما را اسم نمی‌نوشتند می‌گفتند جا نداریم. جا هم نداشتند. بقال سر کوچه ما اما حرف خوبی زد. به پدر بچه گفت نگران نباش، بگذار برای خودش بازی کند. چند سال دیگر از نهضت سوادآموزی می‌آیند و خر کشش می‌کنند تا به مدرسه برود و سواد یاد بگیرد... یک زمانی نهضت متوسل به زور شده بود و بی سوادها را با تحقیر و تهدید پشت میز و نیمکت می‌نشاند. بقال سر کوچه ما حرفش حساب بود. می‌گفت این بچه هفت ساله را جاندارند، بعد من هفتاد ساله را به زور جامی دهید؟ عین این اتفاق در مورد آب و درخت و جنگل هم افتاده. آن موقعی که باید ارزان و معقول و حساب شده یک کارهایی را می‌کردیم، نکردیم، حالا داریم با صرف هزینه بسیار و به زحمت فراوان جبران مافات می‌کنیم. تهران آنقدر باغ و باغچه داشت که بهشت روی زمینش می‌نامیدند. اسلاف ما از سر هوشیاری و خردمندی این منظره را به عنوان پایتخت برگزیده‌اند. اینهایی که گز کرده‌به تهران بد می‌گویند و این جغرافیای دوست‌داشتنی را دوزخ می‌نامند، کافی است در همین روزهای بهاری از خانه بیرون بیایند تا بهشت ببینند به راستی و درستی. چهار روز ماشین توی شهر نیابرد، ببینید چه رنگی دارد آسمانش. تازه برایش نه درخت گذاشتیم، نه کوه، نه محله مغول با شاپور این معامله نکرد که سباز و بغروش‌ها با تهران پای درخت‌هایش رانفت ریختند و خشکاندند. بروید کن، ببینید سر باغ‌های سبک چه بلایی آوردند و چطور دل‌شان آمدن آن همه زیبایی را بکوبند و جایش این برج‌های ناخوشایند را بالا ببرند. تهران شلوغ است، پر از دود و دم است و ذرات آلینده، روز به روز کورد جدید می‌زنند، بدتر از همه، ریه‌های ما را عامدا عالما از بسین برده‌ایم، ریه‌های پلاستیده و چروکیده را پشت پاکت‌های سیگار دیده‌اید؟ سر ریه‌های تهران هم همین بلا آمد و تا نواستند بغات را قلع و قمع کردند و سوده‌های کلان به جیب زدند. حالا داریم به جبران آن همه بی‌مبایستی، ملت را تشویق و ترغیب می‌کنیم تا نهال بکارند و اکسیژن راه شهپر برگردانند. اما مگر به همین سادگی است؟ آنهاهایی که رخت‌شان را جاندارند زیر آفتاب پهن کنند، نهال شهرداری را کجا بکارند؟ چطور ایش بدهند و به درخت‌شان برسند؟ در بعضی کشورها شنیده‌ام زمین‌های کشاورزی به مردم محله اجاره می‌دهند تا در آن بکارند و بپرورند و بخورند. فکر بدی نبود اگر می‌شد در کشور ما همین کار را کرد. کارها را نباید دست زد، اما مثلا خوب بود که قطعه زمین را می‌دادند به اپاران نشین‌ها تا در آن ذوق کشاورزی‌شان را به کار بندند و به یاد اسلاف‌شان دست به خاک و گیاه بزنند. بعضی از حکما گفته‌اند یکی از معانی صلح رحم دوستی و رابطه با زمین (خاک) است و بنده خوب خدا کسی است که لااقل یک روز در هفته به کشت و زرع بپردازد. قبلا که ملت خانه‌های حیاطدار داشتند در حد سبزی خوردن و خرما و سیب و گردو کشت و زرع می‌کردند، اما حالا ما مجبوریم توی خانه‌مان طوری راه برویم که چیزی نشکنیم و به جایی نخوریم به قول یکی از رفقا می‌گفت خانه‌های امروزی را طوری زلم زرمی چیده‌اند که انگار مین کاشته‌اند. دایم باید مراقب باشی تا از همه بی‌مبایستی، حالا توی این زمین مین کاری شده درخت و بوته را کجا می‌شود کاشت؟ جدی اگر می‌شد شهرداری زمین‌هایی را به‌علاوه یک کارشناس کشاورزی به مردم اجاره دهد و هرکس اصولی و عالمانه برای خودش، محض خاطر دلش گوجه یا مچجان و توت‌فرنگی و خیار بکارد، ایضا یکی دو درخت بکارد و آنها را بپروراند، آن وقت چنان دل می‌بست به محله‌اش که دیگر ممکن نبود دل بکند و به محله دیگری برود. عاطفه به کشت و زرع را دست کم نگیرد. اما در مملکتی که زمین حکم طلا دارد آیا شهرداری ممکن است دست به چنین اقدامی بزند؟ آیا در جنوب شهر که تراکم جمعیت زیاد است سر چنین طرح‌هایی دعوا نمی‌شود؟ خیالبافی نکنم. منظورم این است که برای جبران مافات کاشتن سمبولیک درخت کارساز نیست. خوب است اما مشکل‌ر ابر طرف‌نمی‌کند. باید یک فکر اساسی تر کرد.

مجله روز

سینما و ادبیات

شصت و ششمین شماره مجله «سینما و ادبیات» ویژه نوروز ۹۷ و با پرونده‌ای درباره سینمای آمریکا منتشر شد. در این شماره دو بخش سینمای جهان پرونده‌ای مفصل درباره استیون اسپیلبرگ تهیه شده است. چالش‌های سرمایه‌گذاری در سینمای ایران محور بخش «سینمای ایران» و ویژه‌نامه نوروزی است. یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که در جریان تولید فیلم تاثیر غیرقابل انکاری دارد. سینما و ادبیات در این پرونده تلاش کرده جریان‌های مختلف سرمایه‌گذاری اصلی و فرعی سینمای ایران را شناسایی کند و در میزگرد منیژه حکمت، هارون بشایبایی، سیدضیاء هاشمی، محمدهادی کریمی و جواد طوسی به رایه راهکارهایی در مورد کلاف دردم پیچیده سرمایه‌گذاری در سینمای ایران برسد. اما عیدانه مجله «سینما و ادبیات» و پرونده مفصلی است در مورد کتاب و مجموعه تلویزیونی دلی جان ناپلئون. شخصیت‌ها، دیالوگ، فضاسازی و طنز «یرج پزشرکانه» در کتاب «دلی جان ناپلئون» و مجموعه تلویزیونی که ناصر تقوایی از این داستان ساخت. «سینما و ادبیات» ۳۲۰ صفحه و قیمت ۱۵ هزار تومان‌ری کیوسک‌است.

بانیکی کریمی به بهانه روز زن و درباره تاثیر سینما در مسائل و دغدغه‌های زنان

نسخه‌نمی‌پیچیم، روایت می‌کنیم



صدف فاطمی

یکه کریمی با «عروس» به سینمای حرفه‌ای آمد و بعد تر با بازی فیلم‌های «سارا»، «پری»، «دو زن»، «نیمه‌پنهان» و... ساخت فیلم‌های «یک‌شب»، «شیفت شب» و تازه‌ترین فیلمش «آذر» نشان داد فقط دغدغه حضور در سینما و دیده شدن را ندارد و می‌خواهد نقشی فراتر از یک بازیگر را برای جامعه زنان ایرانی بازی کند.

این احساس مسوولیت از همان ابتدا و در فیلم‌هایی که بازی کردم در من شکل گرفت. با بازی در آن فیلم‌ها متوجه شدم سینما تا چه اندازه می‌تواند در مسیر بیان توانایی‌های زنان راهگشا باشد و در کنار آن به ما کمک می‌کند و قصه‌هایی تازه را در ذهن ما تولید کند. طبیعتا همیشه درد و رنج و مشکلات هم سوزهای دراماتیکی هستند که قصه‌های مختلفی در دنیای سینما می‌سازند، اما من از اولین فیلم حرفه‌ای که بازی کردم، فیلم «عروس» به نوعی با این داستان درگیر شدم؛ در فیلم «عروس» شخصیت زن فیلم زیر بار ظلم نمی‌رود، راه خودش را عوض می‌کند و از آن زندگی بیرون می‌آید. این دقیقا همان چیزی بود که من همیشه و از همان سن و سال ۱۹ یا ۲۰ سالگی به آن فکر می‌کردم. از همان روزها ذهنم درگیر زنانی شد که زیر بار تصویری که جامعه می‌خواهد به آنها بقبولاند نمی‌روند و تن نمی‌دهند.

■ **اینکه سینماگران در آثار خود به دغدغه‌های زنان جامعه می‌پردازند، آیا تأثیری هم در بهبود شرایط آنها دارد؟**

واقعیت این است که ما در سینما برای جامعه نسخه نمی‌پیچیم یا نمی‌گوییم که چه کسی باید چه کاری انجام دهد. سینما در واقع همان ادبیات است و به هر موضوعی که قابل اعتنا باشد، مخاطب را احساساتی کند یا حس شاعرانه را در او برانگیزد، ارتباط پیدا می‌کند. تمام این اتفاقات می‌توانند در نقش یک مرد تعریف شود همان‌طور که ما هیچگاه فیلم «شب یلدا» ساخته کیورث پورا حمد و طغیان احساسی یک مرد را فراموش نمی‌کنیم. این اتفاق در مورد زنان هم مشابه است. ما می‌توانیم در سینما چهره‌ها و شخصیت‌های زنانی را تعریف کنیم که در جامعه امروز مقابل فشارهای موجود می‌ایستند. با توجه به اینکه در جامعه ایرانی نقش سنت بسیار قوی است، هم در اجتماع و هم در خانواده فشارهای زیادی درست و غلط به ما وارد می‌شود. این چیزی است که ما یا زیر بار آن می‌رویم یا در نهایت چیزی را که باور داریم، انجام می‌دهیم. به اعتقاد من، ماجرا و نگاه یکی از مسائلی است که فشار آن روی زنان بیشتر مشخص می‌شود چون معمولا به آقایان پروبال بیشتری داده شده و آنها می‌توانند آزاده راه خودشان را ببرند. اما برای زنان انجام این کار به مراتب سخت‌تر است. به این علت ترسیم زنانی که خودشان راهنشان را انتخاب می‌کنند خیلی مهم است چرا که این موضوع می‌تواند برای جوان‌ها که ببینند فیلم هستند، کارساز باشد. به‌هر حال، سینما هنر بسیار پیچیده‌ای است و مافقط برای شدن داعر نیامده‌ایم.

■ **تا توجه به این نکات، فکر می‌کنید زنان در جامعه امروز چقدر در مقایسه با گذشته افراد موفق‌تری هستند؟**

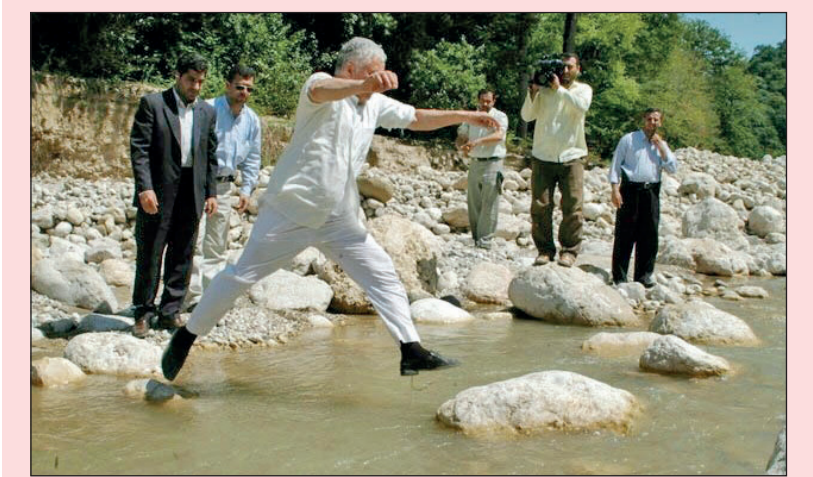
بایزم اسمال نشستی داشتیم با حضور کامپوز یا پرتوی و چند روانشناس و جامعه‌شناس درباره اینکه چرا در چند سال اخیر بیشتر نقش‌هایی که از خانم‌ها روی پرده سینما رفته، زنان ضعیف بوده. انگار این چیزی است که از ناخودگاه جمعی می‌آید. حالا دیگر مثل آن

می‌کند. تمام این اتفاقات می‌توانند در نقش یک مرد تعریف شود همان‌طور که ما هیچگاه فیلم «شب یلدا» ساخته کیورث پورا حمد و طغیان احساسی یک مرد را فراموش نمی‌کنیم. این اتفاق در مورد زنان هم مشابه است. ما می‌توانیم در سینما چهره‌ها و شخصیت‌های زنانی را تعریف کنیم که در جامعه امروز مقابل فشارهای موجود می‌ایستند. با توجه به اینکه در جامعه ایرانی نقش سنت بسیار قوی است، هم در اجتماع و هم در خانواده فشارهای زیادی درست و غلط به ما وارد می‌شود. این چیزی است که ما یا زیر بار آن می‌رویم یا در نهایت چیزی را که باور داریم، انجام می‌دهیم. به اعتقاد من، ماجرا و نگاه یکی از مسائلی است که فشار آن روی زنان بیشتر مشخص می‌شود چون معمولا به آقایان پروبال بیشتری داده شده و آنها می‌توانند آزاده راه خودشان را ببرند. اما برای زنان انجام این کار به مراتب سخت‌تر است. به این علت ترسیم زنانی که خودشان راهنشان را انتخاب می‌کنند خیلی مهم است چرا که این موضوع می‌تواند برای جوان‌ها که ببینند فیلم هستند، کارساز باشد. به‌هر حال، سینما هنر بسیار پیچیده‌ای است و مافقط برای شدن داعر نیامده‌ایم.

■ **تا توجه به این نکات، فکر می‌کنید زنان در جامعه امروز چقدر در مقایسه با گذشته افراد موفق‌تری هستند؟**

بایزم اسمال نشستی داشتیم با حضور کامپوز یا پرتوی و چند روانشناس و جامعه‌شناس درباره اینکه چرا در چند سال اخیر بیشتر نقش‌هایی که از خانم‌ها روی پرده سینما رفته، زنان ضعیف بوده. انگار این چیزی است که از ناخودگاه جمعی می‌آید. حالا دیگر مثل آن

عکس نوشت



عکسی که می‌بینید توضیح ساده‌ای دارد: روز چهارشنبه، محمد هاشمی برادر آیت‌الله علی‌کبر هاشمی‌رفسنجانی، این عکس را برادرش در کانال تلگرامی خود گذاشت و در بارش نوشت: «چقدر امیدوار و سرزنده بودم... در این عکس که توضیحی درباره زمان و مکان ثبت آن در کانال تلگرامی هاشمی نوشته نشده، هاشمی‌رفسنجانی را در لباس سفید و حین پرش از رودخانه می‌بینیم.

#دیالوگ_ماندگار

«می‌دونی پدربزرگ همیشه چی می‌گفت؟ قدم‌های بلند بردار. می‌گفت این طوری هم زودتر می‌رسی، هم کفش‌هات دیرتر خراب می‌شن.» روزی روزگاری در آمریکا» و «خونه‌مون... اینجا بود. اینجا پنج تا اتاق... دو تا باغچه و به حوض بود. بزرگ نبود. اما بود... سلطان». «قرار شد ما بریم بچینه بچنیگیم، شما هم بومونید بچه‌های ما رو تربیت کنید؛ حالا قضاوت کنید کی کم فروشی کرده... موج مرده»، «پرواز اندازه آدم هر بلا می‌کنه؛ هرچی بالاتر می‌ری بالا و بالاتر می‌ری، دنیا از دید تو بزرگ‌تر می‌شه و تو از دید دنیا کوچک‌تر می‌شی. شوق پرواز»، «لاز وقتی که تصمیم گرفتم دیگه بنیمن، خیلی چیزا دیدیم. بید مجنون»، «اگر نیت یک ساله دارید بزنج بکارید اگه نیت ۱۰ ساله دارید درخت غرس کنید، اگه نیت صد ساله دارید آدم تربیت کنید، سینما تو گرفت آدم تربیت می‌کنه. ناصرالدین‌شاه آکتور سینما»، «سفره از صفای میزان رنگین میشه؛ نه از مرص پلو... مادر»، «اگه قرار بود همه مثل هم باشیم که زندگی خیلی لوس و بی‌نمک می‌شد... یک عاشقانه ساده» و «دوست خیالی که واقعا دوست باشه خیلی بهتر از یه دوست واقیعه که خیال می‌کنی دوستته... چه کسی امیر را کشت؟»

هشتگ روز

آیین چراغ، خاموشی نیست

یاد و باران عصر چهارشنبه که شروع شد، حال و احوال اهالی تویبتر هم عوض شد و از هشتگ‌های خبری و مناسبت روز زن، س‌راغ هشتگ «دیالوگ ماندگار» رفتند. هشتگی که معمولا در شبکه‌های اجتماعی همیشه طرفدار دارد و با بهانه و بی‌بهانه دست به دست می‌شود. حال و هوای بهاری عصر چهارشنبه با این هشتگ زیباتر شد و بهانه‌ای شد تا امروز مجموعه‌ای از این دیالوگ‌های دوست‌داشتنی از فیلم‌های ایرانی و خارجی را در شبکه‌های اجتماعی و در هشتگ «دیالوگ ماندگار» مرور کنیم. آنچه می‌خوانید نمونه‌ای از دیالوگ‌های ماندگاری است که در تویبتر دست به دست شده است؛ «قرار ما این بود؟ تو قول داده بودی!+ قرار چیه؟ وضع عوض شده - قرار اون چیزیه که اگه وضع هم عوض شد پاش و ایستی... کنعان»، «منه تو نشده... اما مردم ایران رومنی فهمن... شیرسنگی»، «دوستات روزن‌دیک نگه‌دار، دشمنات روزن‌دیک تر... پدر خوانده»، «ما زخم یابد ساخت، طول می‌کشه ولی خوب می‌شه... سگ کشی»، «دوره‌ات گذشته مریی... ازانس شیشه‌ای»، «وقتی رفتی نفهمید کی رفته، حالا که اومدی، می‌فهمم کی اومده... گوزن‌ها»، «آیین چراغ، خاموشی نیست... دلشدگان»، «هن آرزو طلب نمی‌کنم، آرزو می‌سازم... کمال‌الملک»،